گنجینه زبان و ادبیات فارسی

بازتاب مسایل سیاسی در رمان‌های قبل و بعد از انقلاب با تکیه بر درد سیاوشِ اسماعیل فصیح و رازهای سرزمین منِ رضا براهنی

ولی درویشی[۱]، رضا حیدری نوری[۱*]، رضا فهیمی[۱]

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: r.heydarinoori@iau.ac.ir

چکیده

اوضاع سیاسی دوره معاصر ایران دستمایه بسیاری از رمان‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی شده است. اسماعیل فصیح و رضا براهنی از نویسندگان مطرحی هستند که هر کدام به سبک خود به مسایل سیاسی پرداخته و جریانات پیش آمده در این دوران را به طور مستقیم یا غیرمستقیم گزارش کرده‌اند. این دو نویسنده غالبا با نوشته‌های رئالیستی در قالب داستان‌هایی با پیش‌زمینه تاریخی و کاربرد نمادهای شناخته شده که تداعی‌گر ظلم و ستم حاکم بر کشور است در این زمینه فعالیت کرده‌اند. این مقاله که در آن دو کتاب «درد سیاوش» و «رازهای سرزمین من» از نظر روایت اوضاع سیاسی بررسی شد، به این نتیجه رسید که فصیح در داستان رئالیستی خود، با شخصیت‌پردازی نمادین «سیاوش» به عنوان شخصیتی قهرمان و مظلوم که همزمان با کودتای ۲۸ مرداد و برکناری مصدق به ناحق کشته شده است، با تصویری از سیاوش اسطوره‌ای، خیانت و قهرمان‌کشی ملی و فساد طبقه ارتش و رجال سیاسی را تلویحا گوشزد می‌کند. اما براهنی در رمان خود به طور مستقیم وقایع سیاسی دوران پهلوی و اوایل انقلاب را به تصویر می‌کشد و از زبان شخصیت‌ها بسیاری از عقاید سیاسی و نگرش مردم ایران نسبت به مستشاران آمریکایی را نشان می‌دهد. اگرچه براهنی هم از نمادها استفاده کرده است، ولی بخش عمده داستان او دارای سبک رئالیسم است.

کلیدواژگان: *اسماعیل فصیح، رضا براهنی، درد سیاوش، رازهای سرزمین من، مسایل سیاسی.*

شیوه استناددهی: درویشی، ولی.، حیدری نوری، رضا.، و فهیمی، رضا. (۱۴۰۶). بازتاب مسایل سیاسی در رمان‌های قبل و بعد از انقلاب با تکیه بر درد سیاوشِ اسماعیل فصیح و رازهای سرزمین منِ رضا براهنی. *گنجینه زبان و ادبیات فارسی*، ۵(۳)، ۱۸-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۶ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۶ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

The Reflection of Political Issues in Pre- and Post-Revolutionary Novels: A Study of Esmail Fasih's The Pain of Siavash and Reza Baraheni's The Secrets of My Land

Vali Darvishi[1], Reza Heydari Nouri[1]*, Reza Fahimi[1]

1. Department of Persian Language and Literature, Sav.C., Islamic Azad University, Saveh, Iran
*Corresponding Author's Email: r.heydarinoori@iau.ac.ir

Abstract

The political conditions of contemporary Iran have provided the thematic foundation for many novels written before and after the Islamic Revolution. Esmail Fasih and Reza Baraheni are among the prominent writers who, each in his own distinctive style, addressed political issues and represented the developments of this period either directly or indirectly. Both writers frequently engaged with these concerns through realist narratives, historical backgrounds, and the use of recognizable symbols evoking the oppression and injustice prevailing in the country. This article examines The Pain of Siavash and The Secrets of My Land in terms of their representation of political conditions. The findings indicate that, in his realist narrative, Fasih employs the symbolic characterization of "Siavash" as a heroic and victimized figure who is unjustly killed at the time of the August 19, 1953 coup d'état and the overthrow of Mohammad Mosaddegh. By invoking the image of the mythological Siavash, Fasih implicitly draws attention to betrayal, the national destruction of heroic figures, and the corruption of the military establishment and political elites. Baraheni, by contrast, directly portrays the political events of the Pahlavi era and the early years following the Revolution and, through the voices of his characters, presents numerous political beliefs and Iranian public attitudes toward American advisers. Although Baraheni also makes use of symbolism, the greater part of his novel is written in a realist mode.

Keywords: *Esmail Fasih, Reza Baraheni, The Pain of Siavash, The Secrets of My Land, political issues.*

How to cite: Darvishi, V., Heydari Nouri, R., & Fahimi, R. (2027). The Reflection of Political Issues in Pre- and Post-Revolutionary Novels: A Study of Esmail Fasih's The Pain of Siavash and Reza Baraheni's The Secrets of My Land. *The Treasury of Persian Language and Literature*, *5*(3), 1-18.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 May 2026
Revise Date: 23 August 2026
Accept Date: 28 August 2026
Initial Publish: 28 August 2026
Final Publish: 23 August 2027

مقدمه

رمان معاصر ایرانی دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است که هرکدام با مقطعی از تاریخ سیاسی مرتبط است. قرن چهاردهم پس از اصلاحات دوره مشروطه آغاز شد و بلافاصله، انقراض دولت قاجار و روی کار آمدن پهلوی اول و دوم حوادث مهمی را رقم زد که بر نویسندگان تأثیر گذاشته و مضمون بسیاری از رمان‌ها را به خود اختصاص داد. جریانات انقلاب اسلامی که از سال ۴۲ آغاز و به سال ۵۷ ختم شد و مسائل بعد از آن نیز در این روند بی‌تأثیر نبوده و نویسندگان پس از انقلاب را واداشت با پرداختن به همه این عناصر اوضاع این دوره را به تصویر بکشند.

اسماعیل فصیح و رضا براهنی دو تن از نویسندگانی هستند که در آثار خود به طرح مسائل سیاسی و اجتماعی قبل و بعد از انقلاب پرداخته‌اند. این دو نویسنده غالباً با نوشته‌های رئالیستی در قالب داستان‌هایی با پیش‌زمینه تاریخی و کاربرد نمادهای شناخته‌شده که تداعی‌گر ظلم و ستم حاکم بر کشور است، در این زمینه فعالیت کرده‌اند.

رمان درد سیاوش که وقایع آن در دوران پیش از انقلاب می‌گذرد، حاکی از وقایعی است که در دهه سی تا پنجاه رخ داده و نویسنده با ساختن شخصیتی که اسیر هوا و هوس دیگران شده و در جوانی به قتل رسیده و سیاوش نامیدن او، فضایی اسطوره‌ای ایجاد کرده است که با استفاده از نمادهایی پیدا و پنهان آن را به سیاوش، شاهزاده ایرانی، پیوند داده و در کنار آن اوضاع سیاسی ایران را نشان داده است.

این داستان بیش از آنکه سیاسی باشد، اجتماعی است و می‌توان آن را در زمره داستان‌های پلیسی هم قرار داد. زیرا قتلی در گذشته اتفاق افتاده که شخصیت‌ها به دنبال سرنخی از قاتل و چگونگی کشته شدن سیاوش هستند. اما مسائل سیاسی به طرزی نمادین در این داستان نمود دارد.

رضا براهنی در رمان رازهای سرزمین من، به بازسازی رویدادهای پیش و پس از انقلاب پرداخته و اوضاع سیاسی حاکم بر این دو دوره را به شکلی واقعی و در مواردی نمادین نشان داده است. «زمان وقایع کتاب به سال‌های حضور آمریکایی‌ها در ایران مربوط می‌شود و مشخصاً از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا تابستان ۱۳۵۸ را روایت می‌کند. در فاصله این سال‌ها تحولات سیاسی تاریخی و فرهنگی کشور و نیز وقوع انقلاب با طول و تفصیل تمام تصویر می‌شود و نویسنده با توجه به حجم رمان فرصت می‌یابد درباره تحولات سیاسی ایران معاصر نیز به شرح تمام، قلم‌فرسایی کند» (1). در این رمان از حوادث مهم تاریخی و سیاسی ایران معاصر مانند: شکست فرقه دموکرات آذربایجان، کودتای ۲۸ مرداد و آمدن مستشاران نظامی آمریکایی به ایران نام برده شده است. براهنی خود می‌گوید زمانی که در دی‌ماه از آمریکا به ایران بازگشته و در جریانات انقلاب و دورهمی‌های ادبا شرکت می‌کرده، مقدمات این داستان فراهم شده است. «این دور هم جمع شدن و هیجان ناشی از آن می‌توانست نقاشی به وجود آورد، موسیقی به وجود آورد، شعر به وجود آورد. می‌توانست قصه به وجود آورد، می‌توانست رمان خلق کند. در هیچ مملکتی این نوع توده‌گیری عظیم سابقه نداشته است» (2).

روش تحقیق

روش این تحقیق توصیفی–تحلیلی است، به این ترتیب که رمان‌های مورد نظر مورد خوانش قرار گرفته و مؤلفه‌های سیاسی و اجتماعی آن‌ها استخراج شده و در فیش‌ها نوشته شد. سپس به‌صورت موضوعی طبقه‌بندی و تحلیل شد که نتیجه به‌صورت مقایسه مؤلفه‌های اشتراک و افتراق رمان‌ها بیان خواهد شد. جامعه آماری این تحقیق عبارت است از: رمان‌های چشم‌هایش از بزرگ علوی، درد سیاوش از اسماعیل فصیح، همسایه‌ها از احمد محمود، رازهای سرزمین من از رضا براهنی و گورستان غریبان از ابراهیم یونسی. تجزیه و تحلیل آثار بر اساس مضامین سیاسی–اجتماعی

دوران‌های مورد بحث است و از نظریه‌های جامعه‌شناسی رمان نیز استفاده شده است.

یافته‌ها

در این مقاله با بررسی مسائل سیاسی و اجتماعی مطرح‌شده در دو رمان درد سیاوش و رازهای سرزمین من، دیدگاه این دو نویسنده را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

مسائل اجتماعی و سیاسی رمان رازهای سرزمین من

حضور مستشاران آمریکایی در ایران

یکی از مسائل مهم دوران معاصر، حضور بیگانگان در خاک ایران است. آمریکایی‌ها در دوران پهلوی حضور فعالی در ایران دارند و در بافت جامعه ایرانی تنیده شده‌اند؛ به‌طوری‌که در اوضاع سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار هستند. نویسندگان سیاسی‌نویس به این موضوع توجه داشته و در آثار خود به این مسئله پرداخته و بیگانه‌ستیزی ایرانیان را به تصویر کشیده‌اند.

در اثر اسماعیل فصیح این موضوع بسیار برجسته است. این رمان هشت راوی مختلف دارد که هرکدام روایت‌هایی راجع به اوضاع سیاسی ایران در آن زمان دارند که این تعدد راویان گاهی موجب آشفتگی نثر رمان می‌شود (1). نویسنده از طریق راویان مختلف نگاه همه‌جانبه‌ای به مسائل داشته و نگرش راویان را به مسئله حضور آمریکا و شخصیت‌های ایرانی در مواجهه با آن‌ها بیان کرده است.

یکی از علل حضور مستشاران آمریکایی در ایران، به‌ویژه در شمال غرب کشور، همین جلوگیری از نفوذ عمال روس و تحریک مردم این منطقه است. وی در رمان خود از زبان شخصیت‌ها به این مسئله می‌پردازد که شاه به دلیل اینکه معتقد بود مناطق شمال غربی کشور مانند تبریز، مشکین‌شهر، سراب و اردبیل به تحریک شوروی قصد استقلال‌طلبی و سرکوب شاه را دارند، ارتش خود را به این نقطه اعزام نموده است (3).

در صحبت‌هایی که حسین، شخصیت اصلی داستان، با سروان کرازلی دارد، وی می‌گوید: خرج مستشاران را دولت ایران می‌دهد برای اینکه در برابر تهاجم روسیه از ایران دفاع کنند. برای همین هم خرج عشقبازی آن‌ها را هم می‌دهد. اما در واقع آن‌ها دفاع نمی‌کنند، بلکه مردم ایران را به دفاع از خود وامی‌دارند. وی اعتراف می‌کند که دلیل حضور آنان جلوگیری از گسترش کمونیسم است برای اینکه اروپا از دست نرود «تمدن اروپا در عرض چند سال برهوت می‌شود» (3).

بیگانه‌ستیزی

رازهای سرزمین من با «کینه ازلی» آغاز می‌شود. در همان بخش آغازین، تصویری از دو مردِ مانده در برف در جاده‌های دامنه سبلان می‌بینیم. صحبت از زمستان است و این دو مرد؛ یکی گروهبان آمریکایی و دیگری مترجم جوان او. آمریکایی راننده کامیون است که در میانه راه نتوانسته حرکت خود را ادامه دهد. در همین ابتدای داستان جملاتی می‌آید که نشان از فرجام تلخ آن برای مستشاران آمریکایی دارد: «آخر سر کامیون دو و نیم تنی مستشاری نظامی آمریکا در کنار جاده با سر توی برف نشست، طوری که چرخ‌های جلو و دماغ کامیون با سر توی برف فرو رفت و موتور از کار افتاد» (3). این صحنه منجر به مواجه شدن با گرگ اجنبی‌کش یا گرگ سبلان و کشته شدن آمریکایی توسط وی می‌شود. این گرگ نمادی از مردان غیرتمند این ناحیه است که حضور مستشاران بیگانه را برای خود ننگ می‌دانند و در زمان مقتضی به آن‌ها حمله می‌کنند. این گرگ پیش از اینکه کامیون متوقف شود، دنبال آن‌ها بوده و دیده شده است. زمانی هم که به کامیون در راه مانده نزدیک شده و روی کاپوت قرار گرفته، مدتی آمریکایی را بازی می‌دهد و توجه او را به خود جلب می‌کند و زمانی که مترجم برای آوردن کمک به سمت کلبه‌های روستایی می‌رود، گرگ او را کشته و فرار می‌کند.

با این پیش‌زمینه‌ها نویسنده صحنه را آماده می‌کند و به مخاطب می‌فهماند که مضمون رمان وی بیگانه‌ستیزی است و در ادامه نیز رمان روی همین خط مستقیم پیش می‌رود.

در واقع باید گفت که این رمان داستان ورود و حضور ارتش آمریکا به ایران و تبعات آن است. «نویسنده تمام تلاش خود را صرف این مطلب می‌کند که اولاً آمریکا و آمریکایی‌ها را مردمانی فاسد، متجاوز، بی‌اصل‌ونسب و ... معرفی کند و در کنار آن حکومت پهلوی و تمام آدم‌های آن را بی‌غیرت، قواد، پانداز، تریاکی، قمارباز، دزد و خلاصه سمبل رذالت و شرارت و غرق در لجن نشان دهد» (1).

ترس مستشاران از مردم ایران

آمریکایی خودش می‌داند که ایرانی‌ها دشمن او هستند. زمانی که در کره بوده نیز این حس را داشته که مردم آنجا نیز با او دشمن هستند. مشخص است که این افراد از جنایات خود مطلع‌اند و اتفاقاتی که در این دوران افتاده از خلال صحبت‌های آن دو نشان داده می‌شود. از جمله زیرگرفتن سه پسربچه دهاتی توسط یک آمریکایی و خشم اهالی نسبت به این بیگانگان که موجب ترس سایر آمریکایی‌ها شده است: «همه‌اش تقصیر سرجوخه کارترِ پدر سگ است. اگر آن سه تا بچه را زیر نگرفته بود، حالا تو قهوه‌خانه بودیم» (3).

یا: «برق چشم کره‌ای و خشم نگاه دهاتی ایرانی برای من حکم جوخه اعدام را دارند» (3).

غیرت‌مندی مردم و ارتش

مردم ایران نسبت به آمریکایی‌ها حس بدی دارند و گرگ اجنبی‌کش نمادی از همین مردم است که خود توانایی جنگ با این بیگانگان را ندارند و در تصور خود قهرمانی را به شکل گرگ تصویر کرده‌اند و کشته شدن گاه‌به‌گاه این افراد را به او نسبت می‌دهند. در میان ارتشیان نیز افراد باغیرتی پیدا می‌شوند که نمی‌خواهند زیردست باشند که نمونه آن‌ها سرهنگ جزایری است.

سرهنگ جزایری به دلیل حضور آمریکایی‌ها و حس زیردست بودن قصد دارد خود را زودتر از موعد بازنشسته کند (3). سرهنگ جزایری برخلاف جو حاکم بر ارتش، از آمریکایی‌ها دل خوشی ندارد و این را با رفتار سردش نشان می‌دهد. وی بی‌توجه به اخطار سروان آمریکایی، ریشش را هر روز نمی‌تراشد و راوی، این موضوع را دلیلی می‌داند بر مخالفت عمدی سرهنگ با آمریکایی‌ها: «اگرچه آمریکایی‌ها ایران را اشغال نکرده بودند، ولی آمریکایی‌ها بدون حس اشغال کشورهای دیگر نمی‌توانستند زندگی بکنند. انگار سرهنگ ناخودآگاهانه این مسئله را فهمیده بود و به همین دلیل می‌خواست مخالفت خود را با این حس اشغالِ سروان، به طریقی بروز دهد» (3).

سروان آمریکایی که حسین، مترجم او شده، توسط گروهبانان زیردستِ همین سرهنگ کشته می‌شود و این موضوع موجب بازداشت شدن سرهنگ، گروهبان‌ها و حسین می‌شود. سرهنگ و افرادش پنهانی کشته و دفن شده و حسین نیز به زندان محکوم می‌گردد.

زورگویی عمال ارتش

ارتش ایران تحت تأثیر مستشاران آمریکایی و زیردست آن‌ها قرار دارد و به خواسته آن‌ها عمل می‌کند و ملت ایران را بردگانی می‌داند که نباید از اوامر آن‌ها تخطی کنند. قهرمان این داستان با نام «حسین» به اجبار به‌عنوان مترجم به خدمت مستشاران آمریکایی درمی‌آید و از نزدیک شاهد بسیاری از مسائل جاری روز می‌شود و مضمون داستان از اینجا شکل می‌گیرد. حسین تا پایان با این جریان همراه است و سال‌ها به دلیل دانستن جنایتی که آمریکایی‌ها و حکومت با همدستی هم انجام داده‌اند، در زندان می‌ماند و بعد از آزادی او انقلاب می‌شود و او همچنان تحت تعقیب کسانی است که از اطلاعات وی می‌ترسیدند و سرانجام او را می‌کشند. زمانی که حسین، تنها فرزند زن و مردی پیر، برخلاف خواسته خود به‌عنوان مترجم مستشاران آمریکایی گمارده می‌شود، نزدیکی وی

به آمریکایی‌ها این مضمون را تقویت نموده و درون‌مایه داستان را همچنان پیش می‌برد. اینکه حسین تمایلی به همکاری با آمریکایی‌ها ندارد و از ترس جانش مجبور به تمکین می‌شود؛ خود حس نفرت مخاطب را تحریک کرده، او را در انتظار وقوع حادثه‌ای قرار می‌دهد.

حسین در همان روزِ احضار به اداره، اعتراض خود را مبنی بر نارضایتی از شغل مترجمی ابراز می‌کند، ولی سرهنگی که با وی صحبت کرده اجازه ادامه سخن را نداده، او را مجبور به پذیرفتن می‌کند:

«ولی من قصد مترجم شدن ندارم. من قصد دارم درس بخوانم ...برو پسر سؤال‌های عوضی نکن، خیلی‌ها در همین تبریز حسرت کار تو را می‌کشند.

اگر نروم چطور؟

سرهنگ با چنان غیظی به حسین نگاه کرد که حسین فکر کرد جمله‌اش را پس بگیرد. سرهنگ گفت:

می‌فرستمت جایی که عرب نی ببندازد.

آخر مگر زور است جناب سرهنگ! من نمی‌خواهم مترجم بشوم. تو غلط می‌کنی نمی‌خواهی...» (3).

فساد رجال سیاسی و بیگانگان

افراط در توصیف انحرافات جنسی در این رمان دارای بسامد زیادی است. میرعابدینی معتقد است «وسوسه توصیف تجربیات انحرافی جنسی جایگزین افشای وقاحت پنهان در پس ماجرای تاریخی‌ای شده است» (4).

راوی در میان صحبت‌های مترجم و آمریکایی، بحث نیامیختن زن‌های فاحشه تبریز با آمریکایی‌ها را مطرح می‌کند. این سؤالی است که برای آمریکایی پیش آمده و مترجم جوابش را نمی‌داند. به نظر مترجم مسئله زبان مطرح است؛ زیرا در هنگام اشغال کشور توسط روس‌ها این زن‌ها با سربازان ترک روسی خوابیده‌اند (3).

سرهنگ جزایری از شخصیت‌های مثبت کتاب است که زن زیبایش توسط فرماندار پولدار اردبیل اغفال و ربوده شده است. این زن که تا انتهای داستان حضور دارد، بعدها نیز با اعیان و اشراف در ارتباط بوده و به دربار راه می‌یابد. نویسنده با بیان چنین مطالبی فساد موجود در میان ارتش و رجال سیاسی را نشان می‌دهد.

خواهر زن تیمسار شادان که تهمینه نام دارد، از مخالفان اوست و حسین درصدد یافتن او و اطلاعاتی است که او را در دانستن سرنخ قتل تیمسار یاری می‌دهد. ولی هیچ‌وقت به او نمی‌رسد و هنگامی که با او قرار دارد، کشته می‌شود.

همدستی رجال سیاسی با عمال آمریکا

براهنی فساد حاکم بر رجال سیاسی و ارتش را از عوامل حضور بیگانگان در ایران می‌شمارد. وی در این مورد می‌نویسد: «در اعماق شب داشتم به رازهایی دست پیدا می‌کردم که از خود این شب ایذایی مرموزتر بود. این چه نوع خانواده‌ای بود؟ به نظر می‌رسید که خانواده عمیقاً فاسد بود، ولی یک حقیقت هم بود جز از طریق خانواده‌ای به این فاسدی ارتش آمریکا نمی‌توانست در این کشور نفوذ خود را حفظ کند» (3).

تیمسار شادان شخصیتی است که برخلاف سرهنگ جزایری، مردی فاسد و عیاش است که روایات مربوط به او از زبان چند راوی نقل می‌شود. وی دارای زندگی اشرافی و سراسر فساد است و علاوه بر اینکه زن خود را در اختیار آمریکاییان قرار می‌دهد، خود نیز انحراف جنسی دارد و با گماشتگان و سایر پسران جوانی که به طریقی با وی ارتباط دارند، رابطه برقرار می‌کند. زمانی که سروان کرازلی به قتل می‌رسد، سرهنگ شادان دستور اعدام سرهنگ جزایری و دوازده گروهبان به خاطر قتل سروان کرازلی را می‌دهد. این قضیه اعدام مسکوت مانده و اجازه نمی‌دهند دلیل کشته شدن این افراد مشخص شود و حسین به دلیل اینکه از ماجرا باخبر است، به حبس ابد محکوم می‌شود. این شخص پس از بازنشستگی به طرز مرموزی کشته می‌شود و شخصی را که هیچ سابقه سیاسی

نداشته و جوانی معمولی بوده، به‌عنوان قاتل وی اعدام می‌کنند. هوشنگ، برادرزن تیمسار، که چند سالی در آمریکا بوده نقش مهمی در سرنوشت حسین بازی می‌کند. به حسین توصیه می‌شود که از محل خانه خود دور باشد؛ زیرا هوشنگ و کسان دیگری درصدد کشتن وی هستند: «به خودتان به‌عنوان یک سند نگاه کنید. سندی که خیلی‌ها من‌جمله هوشنگ ممکن است به دنبال نابود کردنش باشند» (3).

یکی از افرادی که مورد تجاوز شادان قرار گرفته، هوشنگ برادرزن اوست که به همین دلیل از وی کینه به دل گرفته است. وی که بعدها مأمور قتل تیمسار شده، وقتی به هتل محل اقامت او مراجعه می‌کند، او را در حالی می‌یابد که چاقویی در پشتش فرو رفته و هوشنگ با تبر او را شقه کرده و می‌کشد. بعدها معلوم می‌شود کسی که چاقو را در پشت سرهنگ فرو برده، خواهرزن وی، تهمینه، بوده است (3).

هوشنگ از ماجرای دستگیری حسین و اطلاعات مهمی که او دارد، باخبر است و در نهایت به دستور آمریکاییان حسین را می‌کشد و خود نیز توسط زنی که حسین را دوست دارد در سونای خانه‌اش خفه می‌شود.

ناموس‌پرستی ایرانیان

راوی قصد دارد تنفر مردم این ناحیه را از بیگانگان نشان دهد که وقتی مسئله گرگ مطرح می‌شود، هضم آن ساده‌تر باشد. در همین ابتدای داستان که پایه آن نهاده می‌شود، بحث بین مترجم و آمریکایی به اینجا می‌رسد که دختر یکی از دکترهای معروف با یک سرهنگ آمریکایی ارتباط دارد و مترجم چنین توجیه می‌کند که «شرف فاحشه‌ها همیشه از اشراف بالاتر بوده» (3). این گفت‌وگو نشان می‌دهد مترجم نیز بیگانگان را دوست ندارد. مایل نیست دختران کشورش با آن‌ها در ارتباط باشند. دخترهای ایران نمادی از خود کشور هستند که در این زمان در تصرف بیگانگان است. این درون‌مایه تا انتهای داستان ادامه دارد و افرادی که در خدمت آمریکا هستند پس از انقلاب نیز همچنان در برابر ملت ایستاده‌اند و سرنوشت حسین را به مرگ پیوند می‌دهند.

یکی از دلایل نفرت مردم تبریز از آمریکایی‌ها، که در همین بخش عنوان می‌شود، فریب دختری ارمنی توسط دیویس، گروهبان آمریکایی، است که سرانجام نصیب گرگ سبلان می‌شود. وی این دختر را به بهانه ازدواج فریفته و موجب انحراف دائمی وی شده است (3).

اختلافات حزبی بعد از انقلاب

در جریان شاه‌ستیزی و مبارزه با بیگانگان، همه همدل و همراه هستند و در زندان نیز با هم سر می‌کنند. اما بعد از پیروزی انقلاب اختلافات شکل می‌گیرد و از هم جدا می‌شوند. این‌گونه اختلافات در این رمان به‌خوبی نشان داده می‌شود. براهنی شرح می‌دهد که در جریان مرگ یکی از زندانیان سیاسی آزادشده، فقط پنج نفر برای دفن وی حاضر می‌شوند؛ زیرا بقیه با عقاید وی مخالف بوده و او را در جناح خود نمی‌دانند «یک عده نیامدند چون می‌گفتند عبدالله خان در زندان با توده‌ای‌ها درافتاده بود. یک عده نیامدند چون می‌گفتند عبدالله خان مذهبی بود. یک عده نیامدند چون می‌گفتند مجاهد نبود، فدایی بود...» (3).

به این ترتیب نویسنده نشان می‌دهد با وجود به ثمر رسیدن انقلاب که هدف مشترک این‌ها بوده، بروز اختلافات این‌چنینی آن‌ها را از هدف دور کرده و اتحادشان از دست رفته است.

پیروزی حق بر باطل

در صفحات پایانی رمان شاهد مرگ فجیع کسانی هستیم که در طول حکومت پهلوی فساد گسترده‌ای داشته و با مقامات آمریکا در رابطه بوده‌اند. کسانی که به خانواده و ملت خود خیانت کرده‌اند، سرانجام به سزای عمل خود می‌رسند. این مطلب نشان از این دارد که در ایدئولوژی نویسنده پیروزی حق انکارناپذیر است، گرچه در این راه بسیاری از مبارزان نیز از جمله قهرمان داستان کشته می‌شوند، ولی انتقام خود را نیز از دشمنان می‌گیرند.

مسائل اجتماعی و سیاسی رمان درد سیاوش

ساختار اسطوره‌ای درد سیاوش

شخصیت اصلی این داستان که در واقع هیچ حضور زنده‌ای ندارد، سیاوش است و نام پسری که ظاهراً از او به‌جا مانده نیز خسرو است و این دو نام تداعی‌گر سیاوش و کیخسرو شاهنامه هستند. از سویی فرنگیس که زن سیاوش بوده، در این داستان خواهر راوی و مادر زن خسرو است و با کنار گذاشتن این اسامی می‌توان داستان سیاوش در شاهنامه را در نظر آورد. علاوه بر این، راوی و شخصیت‌های دیگر هم به‌طور مستقیم به این داستان اشاره می‌کنند. منشأ اساطیر در تضاد اجتماعی است و همان‌طور که تضاد میان هورمزد و اهریمن و تضاد میان پهلوانان دو کشور عامل شکل‌گیری اساطیر بوده است، در عصر حاضر نیز تا زمانی که میان جوامع انسانی شاهد تضادهای اجتماعی و طبقاتی هستیم، ناگزیر باید منتظر قهرمان و پهلوان باشیم (5). در این داستان هم میان دو مرد «سیاوش و عباس» تضاد ایجاد می‌شود. نام این دو نیز تداعی‌گر عرب و ایرانی است که در برابر هم قرار گرفته‌اند. یعنی عنصری انیرانی در برابر جوان قهرمان ایرانی قرار دارد.

با توجه به اینکه «اسطوره، عنصر ساختاری ادبیات است» (6). «فصیح به‌طور صریح میان فرخ و سودابه شاهنامه ارتباط برقرار می‌سازد و خواننده را در برقراری چنین مشابهتی شاید به‌طور عجولانه راهنمایی می‌کند. با توجه به مطالبی که در خصوص سودابه آمده است، تشابه شخصیتی این دو به‌روشنی آشکار است. اما نویسنده گویا تنها به این اکتفا نکرده و حتی به دنبال برقراری ترادف اسمی میان فرخ به معنای خجسته و مبارک و سودابه که به‌صورت عربی «سعدی» تقریباً در همان معنی آمده، نیز بوده است. این‌گونه بازی با کلمات فصیح در نام فرخ وفا که به تبعیت از همسر، او را چندباری در رمان فرخ دیوان‌لقا هم نامیده، قابل مشاهده است. به شکلی که میان شخصیت فرخ و کلمه وفا به‌عنوان فامیلی او تضادی برقرار است که در کنار هم پارادوکس معناداری را تشکیل می‌دهند» (7).

در روایت‌های تازه‌ای که از روایت اسطوره‌ای کهن شکل می‌گیرد، خصوصیات مهم شخصیت تاریخی هر دوره به شخصیت اسطوره‌ای نسبت داده می‌شود تا به این شکل شخصیت تاریخی در سایه شخصیت اسطوره‌ای ماندگار شود (8).

سیاوش اسطوره‌ای در باغ کرج مانند سیاوش اسطوره‌ای در کهندژ است که با مظلومیت و پاکی و کاستن توقعات مادی و حاکم کردن قانون اهورایی شاهوار در آن می‌زید» (7).

حضور آمریکاییان در ایران

فصیح به‌طور واضح و مستقیم راجع به آمریکا صحبت نمی‌کند. در اثنای داستان و هنگامی که دنبال سرنخ مرگ سیاوش می‌گردد، گاهی صدای رادیو را می‌شنود. یک‌بار که در خیابان است و برق هم رفته، اوضاع را این‌طور توصیف می‌کند:

«صورت‌های مردم توی هزاران هزار ماشین کوچک و بزرگ نگران و واخورده بود. انگاری ماشین‌ها دشمنان دین و ملک بودند، مردم را دزدیده بودند. در خود به چهارمیخ کشانده بودند و داشتند کف پاهایشان را میخ طویله فرو می‌کردند. رادیو صدای ایران داشت از یک دستگاه گرگر انگار برای خودش ترانه‌های خوانندگان ایرانی پخش می‌کرد. یک ایستگاه آمریکایی هم بود که برای نیروهای آمریکایی جوک موزیک راک پخش می‌کرد و در آن در حضور شاهنشاه سیزدهمین نمایشگاه تکنولوژی مدرن با شرکت سیزده کشور گشایش می‌یافت» (9).

توصیف وضعیت خیابان تاریک که همراه با واژه‌های منفی دزدی و چهارمیخ است در کنار توضیح موزیک راک و آمریکا و شاهنشاه، فضایی سیاسی به این بخش داده است؛ به‌ویژه که پس از آن نیز از اخباری مبنی بر درگیری مسلحانه در خیابان امیرآباد و قتل چهار خرابکار تروریست خبر می‌دهد.

مکر و فریب

در زندگی شخصیت‌های اصلی یعنی پدر و مادر خسرو مکر و فریب جریان دارد. خسرو پسر اصلی سرهنگ است، ولی همه او را پسر سیاوش می‌دانند و متعجب‌اند که سرهنگ پسر ناتنی خود را بزرگ کرده و بسیار به او نزدیک است. خسرو هم نمی‌داند که پدر واقعی‌اش همین شخص است، نه سیاوشی که در یک‌سالگی او به ظاهر غرق شده است. این موضوع را جلال آریان کشف می‌کند. ژیلا، خواهر فرخ، که با وی درباره خانواده‌اش صحبت می‌کند، می‌گوید: «ما همه یک عمر با دروغ و خامی و تیرگی حقیقت بزرگ شدیم» (9).

قهرمان‌کشی

نویسنده تحت تأثیر فضای یأس‌آلود و شکست بعد از کودتا روایت اسطوره‌ای سیاوش را تغییر داده و می‌خواهد بگوید ملت ایران از دیرباز اخلاق قهرمان‌کشی داشته است و سنت ایرانی همین است، به‌ویژه در این دوره بی‌ایمانی و ریا و خیانت و بی‌آرمانی اگر کسانی مانند سیاوش دم از عدالت و ایمان بزنند، نابود می‌شوند (4).

راوی در صحبت با خاله خسرو که سیاوش را بت خانواده و شخصیتی اسطوره‌ای می‌داند، پای دکتر مصدق را به میان می‌کشد: «دستش را گذاشت روی سینه‌اش انگار سیاوش آنجاست. گفت: می‌دونید، ما قهرمان‌هامون رو می‌کشیم.

مقصودتون دکتر مصدقه؟

نه هه.

یا سیاوش شاهنامه» (9).

در جای دیگری هم در صحبت با دکتر راسخ مقایسه میان سیاوش و مصدق به میان می‌آید (9).

نویسنده با اشاره به مرگ سیاوش در شب ۲۸ مرداد، شبی که نابودی نهضت مصدق به دنبال آن رخ می‌دهد، کوشیده است به نوعی قهرمان‌کشی ایرانی‌ها را نشان دهد «او ابعاد فاجعه را وسعت می‌بخشد و دامنه آن را به کل تاریخ و جامعه ایران از زمان سیاوش قهرمان حماسی شاهنامه گرفته تا زمان مصدق و حکومت پهلوی می‌کشاند» (10).

«پلک‌هام سنگین می‌شوند. در شب ۲۸ مرداد سی و دوم در بحران، در تاریکی شب، کامیون‌ها و جیپ‌ها در جنب‌وجوش قوای نظامی به این طرف و آن طرف می‌روند. یکی را می‌زنند، یکی را می‌کشند، یکی را می‌گیرند. مردم در زمان و مکان و زندگی خود می‌لولند. یک جا ستوان دیوان را می‌بینیم که با جیپ به کرج می‌آید. جلوی ساختمان باغ موتور را خاموش می‌کند. ترمز دستی را می‌کشد، می‌آید پیش فرخ. به تحریک زنی که بچه او را در بغل داشت، سیاوش بی‌گناه را می‌کشد» (9).

سیاوش از سوی همه شخصیت‌ها به‌عنوان فردی عدالت‌خواه معرفی می‌شود و هیچ‌کس از او بدی به یاد ندارد و مرگ او به‌عنوان نمادی از قهرمان‌کشی به شمار می‌رود؛ زیرا او در جامعه خودش قهرمان بوده و برای دسترسی به عدالت قیام کرده است. او اعتقاد داشته دین زرتشت بهترین ادیان و مکاتب است و حقیقت در آن است، به همین دلیل هم خود زرتشتی شده است (9).

فساد حاکم بر ارتش و جامعه

عباس دیوان‌لقا که سرهنگ انتظامات شهربانی کل کشور است، شخصیتی منفور است. او علاوه بر اینکه قاتل سیاوش بوده، مردی عیاش هم هست. به‌طوری‌که زنش از او نفرت دارد. دلش می‌خواهد که او یا کور شود که هیزی نکند یا بمیرد که از شرش خلاص شود و هر روز با این و آن نباشد.

همین سرهنگ و خانواده دکتر ایمان، یعنی پدر سیاوش، در هنگام گم شدن سیاوش و پخش خبر غرق شدن او، اجازه نداده‌اند موضوع به جایی درز کند و در روزنامه‌ها نوشته شود و پلیس و ژاندارمری دخالت کنند و قضیه مسکوت می‌ماند. خاله خسرو که آن روزها هنوز به دنیا نیامده بوده، این‌ها را که از دیگران شنیده برای راوی تعریف می‌کند و می‌گوید:

«شنیده‌ام که خانواده دکتر ایمان و همین سرهنگ دیوان‌لقا که آن روزها باهاشون رابطه داشته نگذاشتند. یعنی نگذاشتند که کلانتری و ژاندارمری قضیه رو زیاد تحقیق کنن یا خبرش در روزنامه‌ها چاپ بشه. آقابزرگ اون روزها سناتور بوده، خرش می‌رفته» (9). مادر فرخ، یعنی لی‌لی وفا، نیز هنگامی که با راوی صحبت می‌کند مدام از شوهرش که با روسپیان ارتباط داشته حرف می‌زند (9). ژیلا نیز وقتی درباره فرخ حرف می‌زند، می‌گوید زن و شوهری او و عباس دیوان‌لقا از روی اجبار و بی‌علاقگی است و فرخ منتظر مرگ اوست. «می‌گفت دلش می‌خواد عباس کور بشه تا دیگه چشمش هیزی نکنه، می‌گفت دلش می‌خواد عباس چلاق بشه تا فرخ بدونه اون جایی نمی‌ره. دلش می‌خواست عباس لال بشه تا دیگه به اون حکم و دستور نده» (9).

طرح مباحث سیاسی

به نظر فصیح مردم ایران بسیار سیاسی فکر می‌کنند، به همین جهت همه با هم درگیر هستند و هیچ‌کس دیگری را قبول ندارد. نویسنده در ادامه روایت کشته شدن سیاوش ایمان، سیاوش شاهنامه را به تصویر می‌کشد که در سرزمین توران با نیرنگ گرسیوز کشته می‌شود و بعد اوضاع سیاسی ایران را در ذهن خود تصویر می‌کند. اوضاعی که مردم ثبات ندارند و همه با هم هستند. گاهی طرف این‌اند و گاهی طرف آن «ایرانی بودن ساده است: پسر با پدر بد، پدر با پسر بد ... قهرمان با ملت بد، ملت با قهرمان بد، دولت با مردم بد، مردم با دولت بد ... شاه و ملت دست به یکی بر ضد دین، دین و ملت دست به یکی بر ضد شاه...» (9).

فصیح، از زبان شخصیت‌ها، جامعه ایرانی و فضای حاکم بر اعتقادات و کنش‌های ایرانیان را نشان می‌دهد: «می‌دونی جامعه ما جامعه‌ایه که طاغی و عصیانگر فردی قبول نمی‌کنه. در جامعه ما عصیانگر فردی محکوم به فناست. رژیم حاکم عصیان و انتقاد فردی رو تحمل نمی‌کنه» (9).

شبی که جلال آریان در خانه، فرنگیس ثریا را دلداری می‌دهد که نگران خسرو نباشد، رادیو اخباری راجع به حزب رستاخیز و حزب ایران نوین پخش می‌کند: «شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران اعضای دفتر سیاسی و هیئت اجرایی حزب رستاخیز را به حضور پذیرفته بودند. در این مراسم امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، نیز افتخار حضور داشت. شاهنشاه ضمن فرمایشات مبسوط و مهمی هدف‌های حزب را تشریح فرموده بودند که ایران باید زنده بماند. حزب ایران نوین باید منعکس‌کننده خواسته‌های مردم همیشه پایدار ایران باشد» (9). این صدا در همین‌جا قطع می‌شود و صدای گوگوشِ خواننده، جای آن را می‌گیرد.

قضیه دستگیری عباس دیوان پیش از ازدواج با فرخ نیز مربوط به قتل سرتیپ افشارطوس، رئیس شهربانی زمان مصدق است (9). که بعد از اثبات بی‌گناهی آزاد می‌شود، ولی همین زندانی شدن که موجبات ازدواج مصلحتی فرخ با سیاوش را فراهم می‌کند، سرنوشت سیاوش را رقم زده، به قتل وی منجر می‌گردد.

استبداد حاکم بر جامعه

«مکان و زمان وقوع داستان، تهران سال‌های دهه پنجاه است و گاهی از طریق تداعی خاطرات شخصیت‌ها به سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برمی‌گردد» (11). سیاوش پسر یکی از سناتورهای زمان شاه است که به دلیل جو پول‌پرستی و دروغ و تزویر که بر خانه حاکم است، آنجا را ترک کرده و به‌تنهایی در کرج زندگی می‌کند. پدر که عضوی از خانواده بزرگ ارتش، یعنی یکی از نهادهای سیاسی ایران، است، نمادی از کلیت نظام حاکم است و تصویر وی، جامعه پرتزلزل سال‌های مقارن کودتای ۳۲ را نشان می‌دهد.

عنصر جست‌وجو در این رمان مهم است. زیرا فصیح با به‌کارگیری این عنصر رمان را به اثری پژوهشی–پلیسی تبدیل کرده است (4). کاربرد نام «دیوان» برای شخصیت منفی و قاتل داستانی، تداعی‌گر نام دیو، دشمن اولیه ایرانیان است: «دیوان به‌عنوان یکی از دشمنان

ایرانیان نسبتشان به اهریمن برمی‌گردد و اهریمن در کهن‌الگوی اساطیری حماسه اولین کسی است که به ایرانیان حمله کرد» (12). «دیو در قالب شخصیت عباس دیوانلقا نمادی از حکومت استبدادی پهلوی است که با توسل به کودتا نهضت مصدق را سرکوب نمود و هرگونه فریاد تحول و عدالت‌خواهی و حق‌طلبی را در نطفه خفه کرد و حرکت آرمانی مردم را در جهت ملی شدن نفت خنثی کرد» (11).

سیاوش شخصیتی است که به دنبال عدالت است و می‌خواهد آزادانه با طبقه پایین رفت‌وآمد داشته باشد (9). سیاوش عصیانگر است و فصیح این را به شکلی طنزآمیز در گفت‌وگوی بازجویانه‌اش با ثریا بیان می‌کند. «سیاوش ایمان یک عصیانگر و شاعر دوران خودش بوده و لابد یک نابغه» (9).

مادر فرخ درباره او می‌گوید: «اگر سیاوش زنده می‌ماند امروز یک شاعر که هیچی، یک زرتشت تازه ایران می‌شد. حرف از حقیقت و عشق می‌زد» (9).

گرسیوز لامصب مادر حرمله م... دست‌های سیاوشو از... از پشت بست ... سر سیاوش رو توی طشت برید. خون پاک سیاوش ... ریخت توی طشت خاکستر ... بعد ... بخون سیاوش جوشید ... ریخت روی زمین» (9).

کینه‌های قدیمی

شخصی که در خانه فرخ و سیاوش کار می‌کرده، از ماجرای قتل خبر دارد و شب حادثه در دفن سیاوش کمک کرده، ولی به خاطر ترس از سرهنگ بروز نداده تا در شب عروسی خسرو، با تحریک برادر دیوانه سیاوش به شکلی نمادین با سر بریدن بره موضوع را مطرح کرده، موجب می‌شود جلال آریان در پی دعوت خواهرش و خودکشی داماد، به دنبال سرنخ این ماجرا بگردد. همه این مسائل از کینه‌ای برمی‌خیزد که اوسا ممد آقا، کارگری که شاهد ماجراست، چندین سال با خود حمل کرده و بالاخره به آن مجال بروز می‌دهد.

خانواده «ایمان» که سیاوش از آن‌ها جدا شده است، دارای خصوصیات خوبی نیستند. خاله خسرو آن‌ها را افرادی بخیل و دروغگو و طمعکار می‌داند و آن‌ها را دوست ندارد و سیاوش را مستثنا می‌کند (9). این خاله، ناتنی و از زن سوئیسی پدربزرگ سیاوش است. بعد از ازدواج با منورالسلطنه، زن سوئیسی ایران را ترک کرده و بچه او را زن بابا بزرگ می‌کند و این کینه‌ها در خانواده باقی می‌ماند. خاله خسرو در صحبت با جلال آریان، اوسا ممد آقا را دارای «کینه قاطری» می‌داند (9).

اوسا ممد آقا هم با عباس دیوانلقا برادر ناتنی بوده و مادرش که بعد از مرگ شوهرش دوباره ازدواج کرده، او را از خانه بیرون رانده و در عوض عباس را لای پر قو بزرگ کرده‌اند. به همین جهت فرخ، قضیه شب عروسی و به هم خوردن عروسی را ناشی از کینه دیرینه اوسا ممد می‌داند: «از اون وقت که مادر لکاته‌شون عباس عزیز دردونه رو نگه می‌داره و ممد مفنگی رو می‌اندازه توی کوچه‌ها تخم کینه و انتقام از همون موقع‌ها توی قلب اون پدرسوخته بوده.» (9)

اوسا ممد آقا هم موقعی که راز قتل سیاوش را برملا می‌کند، می‌گوید سیاوش را با پرابلوم کشته و سرش را از روی بخل و کینه بریده‌اند (9).

نابودی ستمگر

فصیح در نمایش تضاد و تقابل میان خیر و شر، فاصله میان سیاوش ایمان و خسرو را به‌عنوان ادامه راه سیاوش با خانواده فخرالدین ایمان که به نوعی نماینده جامعه ایران زمان پهلوی است، فاصله میان آسمان و زمین و سفید و سیاه می‌داند و فرخ را به منزله اهریمنی می‌داند که در مقابل فرشته‌خویی چون سیاوش قرار گرفته است (7).

در پایان داستان ماجرا کشف شده، قاتل در اثر سکته در شب عروسی پسرش می‌میرد، فرخ که با خیانت خود موجب قتل سیاوش شده، منزوی می‌گردد. نویسنده در پایان رمان مسئله

سیاوش ایمان را به سیاوش اسطوره‌ای و حیات مجدد او گره می‌زند و «مسئله را با حیات ایران و نیز با اوضاع سیاسی دوران پهلوی ارتباط می‌دهد و شاید می‌خواهد بگوید که خون مظلوم بی‌گناه پایمال نمی‌شود، بلکه جوانه می‌زند، می‌بالد و بعدها سبز و بارور می‌شود» (7). شخصیت سیاوش در افسانه‌ها و حماسه‌های ما برابر با خدای شهیدشونده است. از خون سیاوش شهید گیاه می‌روید و کیخسرو نیز در واقع نماد بازگشت سیاوش به این جهان است (13).

راوی در هنگام صحبت با یکی از خاله‌های خسرو که از او می‌خواهد دیگر قضیه را رها کند و با مرده‌ها کاری نداشته باشد، می‌گوید: «من به زنده‌ها فکر می‌کنم. سیاوش زنده است در وجود خسرو» (9). این دیدگاه را می‌توان از دید اسطوره‌ای نیز بررسی کرد. سیاوش شاهنامه علاوه بر اینکه در وجود کیخسرو زنده است که انتقام وی را می‌گیرد، در وجود گیاهی که از خون وی روییده نیز زندگی می‌کند. مرگ مظلومانه سیاوش در شاهنامه نمونه‌ای از تبدل، استحاله یا تناسخ است که با حلول در شکل جدید (گیاه) و تداوم راه او به‌وسیله کیخسرو ظهور کرده است. الیاده حلول خدا (قهرمان) را در اشکال زنده حیوان و گیاه می‌داند. این مقوله با روایت مرگ سیاوش در شاهنامه منطبق است. زیرا مظلومانه می‌میرد و پس از مرگ گیاهی از جسم او می‌روید و کیخسرو تداوم‌بخش راه پدر شده و انتقام او را از تورانیان می‌گیرد (14).

نتیجه‌گیری

مقایسه دو رمان درد سیاوش و رازهای سرزمین من، نشان از جو فاسد دوران پهلوی دارد. اما تفاوت دو رمان بسیار زیاد است. رازهای سرزمین من به‌وضوح، اثری سیاسی است که اوضاع اجتماعی هم در آن تنیده شده است. یعنی اوضاع اجتماعی کاملاً در تسلط اوضاع سیاسی و تحت تأثیر حضور مستشاران آمریکا و همکاری رجال ارتش با آن‌هاست. اما «درد سیاوش» رمانی اجتماعی است که در آن به اوضاع سیاسی هم اشاره می‌شود. نقطه شباهت هر دو رمان فساد ارتش است و سرهنگ‌هایی که از موقعیت خود برای سرپوش گذاشتن بر واقعیت‌ها استفاده می‌کنند. قهرمان‌کشی نیز از نقاط مشترک این دو است. فصیح با پرداختن به شخصیتی مقتول و توصیف مرگ مظلومانه وی توسط یک سرهنگ ارتش، به سیاوش اسطوره‌ای و مرگ او در سرزمین بیگانه به دلیل کینه و حسادت، اشاره کرده و به‌طور تلویحی به عدالت‌خواهان سرزمین ایران که توسط رژیم نابود شده‌اند نظر دارد. براهنی مستقیماً به بیگانه‌ستیزی مردم ایران و تبعات حضور بیگانگان و حوادث منجر به پیروزی انقلاب و پس از آن پرداخته و کاملاً تحت تأثیر این فضا قرار دارد. یکی دیگر از نقاط مشترک این دو رمان پایان‌بندی آن است که منجر به پیروزی خیر بر شر شده و شر از بین می‌رود. اما تفاوت این دو در این است که براهنی پیروزی ملت را در برابر رژیمی فاسد نشان داده، در حالی که فصیح از چند خانواده صحبت می‌کند و بحث بر سر کشته شدن یک فرد است که نمادی از همه جوانان مظلوم بوده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Contemporary Iranian fiction has developed in close interaction with the country’s turbulent political history, particularly the constitutional movement, the transition from the Qajar dynasty to the Pahlavi monarchy, the political crises of the mid-twentieth century, the August 19, 1953 coup d’état, the increasing American presence in Iran, and the events culminating in the Islamic Revolution. These transformations not only shaped the social and intellectual environment in which Iranian novelists wrote, but also provided a major thematic reservoir

for the development of politically and socially engaged fiction. Within this context, Esmail Fasih and Reza Baraheni occupy significant positions because both writers addressed the political and social conditions of contemporary Iran through narrative strategies that combine realism, historical reference, symbolism, and ideological critique. Although their fictional methods differ considerably, both writers depict a society marked by political domination, social corruption, foreign intervention, fractured identities, and the destruction or marginalization of morally resistant individuals. Iranian literary history has repeatedly demonstrated the close relationship between the modern novel and the sociopolitical transformations of the country, particularly when fiction becomes a medium for representing historical trauma, political repression, and social disillusionment (4). In this respect, Fasih's *The Pain of Siavash* and Baraheni's *The Secrets of My Land* provide two distinct but interconnected models of political representation. The former approaches political history indirectly through a social and quasi-detective narrative structured around the murder of a character named Siavash, whose fate evokes the mythological Siavash of the *Shahnameh*, whereas the latter openly reconstructs major political events of the Pahlavi period and the early revolutionary era. Baraheni's novel is particularly concerned with the presence of American military advisers and the political, cultural, and moral implications of foreign intervention, while Fasih's novel transforms political history into symbolic structures of betrayal, hero-killing, corruption, and injustice. The importance of comparing these works therefore lies in identifying how two major Iranian novelists employ different narrative techniques to interpret similar historical anxieties and to transform political memory into literary form.

The present study adopts a descriptive-analytical method and focuses on the political and social dimensions of *The Pain of Siavash* and *The Secrets of My Land*. The two novels were examined through close textual reading, after which relevant political, social, symbolic, and historical components were extracted, categorized thematically, and comparatively interpreted. Particular attention was paid to representations of foreign intervention, political authority, military corruption, social resistance, national identity, ideological conflict, heroism, betrayal, repression, and the relationship between myth and contemporary history. Baraheni's *The Secrets of My Land* is characterized by a strongly political narrative structure in which multiple narrators reconstruct the years of American political and military presence in Iran and expose the consequences of cooperation between foreign advisers and domestic political elites. The novel's narrative multiplicity, despite sometimes creating stylistic fragmentation, enables the author to present competing perspectives on Iranian society, political authority, and foreign influence (1). The

historical and ideological scope of the novel extends from the aftermath of the Azerbaijan crisis and the August 19, 1953 coup to the revolutionary upheavals and the social fragmentation that followed the Revolution. Its narrative is deeply concerned with American military advisers, whose presence is represented as both a manifestation of geopolitical influence and a source of humiliation, social resentment, and political dependency. Baraheni repeatedly depicts Iranian governmental and military institutions as subordinate to foreign power and presents individual characters whose lives are disrupted by this asymmetrical relationship (3). This political configuration is not represented merely through institutional relationships; it penetrates everyday life, sexuality, family structures, military hierarchies, class relations, and cultural attitudes. The novel therefore links the political presence of foreign powers to broader forms of moral and social disintegration, portraying political domination not as an isolated state phenomenon but as a pervasive condition that shapes personal relationships and collective consciousness.

One of the central political themes in *The Secrets of My Land* is anti-foreign sentiment, which Baraheni constructs through both realistic and symbolic devices. The recurring figure of the “foreigner-killing wolf” of Sabalan functions as a symbolic embodiment of popular hostility toward American advisers and represents a form of imagined resistance in a society whose ordinary people lack the institutional power to confront foreign intervention directly. The symbolic animal thus becomes an alternative expression of national anger and injured dignity, while the American characters themselves are frequently portrayed as aware of the hostility surrounding them. Scenes involving American personnel reveal a persistent atmosphere of fear, estrangement, and resentment, including references to violence committed against local people and the resulting hatred of foreign military personnel (3). Baraheni also emphasizes the moral ambiguity of the Iranian military establishment. While some military figures, such as Colonel Jazayeri, display resistance to American dominance and resent their subordinate position, others collaborate with foreign advisers and become embodiments of corruption, opportunism, and political servility. The novel thereby refuses to portray the military as ideologically homogeneous; rather, it contrasts figures of limited resistance with officers who are deeply implicated in structures of political corruption and personal depravity. The forced employment of Hossein as an interpreter for American advisers is especially important because his reluctant participation allows the narrative to place an ordinary Iranian character at the intersection of foreign influence and domestic coercion. His lack of freedom, his exposure to political crimes, and his subsequent imprisonment demonstrate how authoritarian systems transform knowledge itself into a source of danger. Baraheni further

links political corruption with sexual exploitation, aristocratic privilege, and the abuse of institutional power, suggesting that the political alliance between domestic elites and foreign actors is sustained by a broader culture of moral degradation. This critique of political and social corruption is consistent with the novel's overall representation of the Pahlavi order as a deeply compromised system in which private immorality and public domination reinforce one another (1). Yet the novel also addresses the post-revolutionary period, showing that the collapse of a common enemy does not automatically produce ideological unity. Former political prisoners and revolutionaries become divided by partisan, religious, and ideological differences, revealing the fragility of revolutionary solidarity and the difficulty of sustaining collective political purpose after regime change (3).

In contrast to Baraheni's explicit political realism, Fasih's *The Pain of Siavash* develops its political meaning through mythological structure, symbolic characterization, and indirect historical reference. The murdered Siavash at the center of the novel is connected both by name and narrative function to the mythological Siavash of the *Shahnameh*, while the name Khosrow evokes Key Khosrow, thereby establishing a symbolic genealogy between ancient myth and modern Iranian history. Myth, in this framework, becomes not simply an ornamental literary device but a structural mechanism through which contemporary political violence is interpreted. The myth of Siavash has long been associated with innocence, betrayal, unjust death, regeneration, and the survival of justice through memory and revenge, making it especially suitable for representing the political disillusionment of modern Iran (5, 13). From a theoretical perspective, myth can function as a structural element of literature because it enables writers to organize contemporary experiences according to culturally recognizable narrative patterns (6). Fasih consciously exploits this potential by constructing parallels between the fictional Siavash and the mythic prince and by associating the character's fate with the political atmosphere surrounding the August 19, 1953 coup and the fall of Mohammad Mosaddegh. The parallels extend beyond the protagonist to other characters, including figures whose names and narrative functions evoke mythological antagonists and morally compromised characters from the *Shahnameh*. Scholars have noted that Fasih establishes deliberate correspondences between his fictional characters and mythic archetypes, transforming personal betrayal into a broader symbolic commentary on political disloyalty, national trauma, and cultural memory (7). The process by which historical personalities and contemporary experiences are absorbed into mythic structures allows modern events to acquire symbolic durability, and the figure of Siavash consequently becomes more than an individual victim; he becomes a model of the

morally upright Iranian hero destroyed by structures of deceit, authoritarianism, and social corruption (8). The novel's mythological framework therefore converts private tragedy into national allegory, linking the suffering of one family to the political disappointments of a society.

The political dimensions of *The Pain of Siavash* become particularly clear in the themes of hero-killing, authoritarianism, military corruption, and the suppression of dissent. Fasih repeatedly places the fictional death of Siavash alongside the symbolic destruction of national political heroes, especially Mohammad Mosaddegh, suggesting that Iranian history is marked by the recurring elimination of figures associated with justice, moral independence, and collective aspiration. This interpretation has been identified as one of the novel's central mythopolitical strategies, particularly because the murder of Siavash is temporally associated with the August 1953 coup and thus expands the private crime into a metaphor for a larger national catastrophe (4, 10). The corrupt military figure Abbas Divan-Laqa plays a central role in this political symbolism. His name evokes the demonic "div" of Iranian mythological tradition, enabling Fasih to connect contemporary authoritarianism with older cultural representations of destructive and anti-Iranian forces. The symbolic association between demonic figures and oppressive political authority has been discussed in relation to Iranian mythic structures and the representation of the "other" as a threat to moral and national order (12). In the novel, Divan-Laqa represents not only personal corruption but also the coercive structures of the Pahlavi state, particularly the alliance between military power, social privilege, secrecy, and political repression. This reading is reinforced by interpretations that consider the character a symbolic embodiment of authoritarian rule and the suppression of justice-seeking movements associated with Mosaddegh and the nationalization of the oil industry (11). The contrast between Siavash and the corrupt political-military order thus mirrors the mythic opposition between purity and deceit, legitimacy and usurpation, and justice and violence. Furthermore, Fasih repeatedly introduces political discourse through radio broadcasts, references to political parties, the Rastakhiz Party, state rhetoric, and recollections of political assassinations, thereby situating the personal investigation within a broader environment of ideological control. Yet unlike Baraheni, he does not allow politics to dominate the narrative directly; political meaning emerges through fragments, memories, symbolic correspondences, and the gradual reconstruction of a concealed crime. The novel's detective dimension therefore becomes an epistemological metaphor: uncovering the truth about Siavash's death parallels the recovery of suppressed historical memory.

In conclusion, the comparative analysis of *The Pain of Siavash* and *The Secrets of My Land* demonstrates that both novels offer critical representations of political power, military corruption, injustice, and the destruction of individuals who resist dominant structures, but they do so through markedly different narrative strategies. Baraheni constructs an expansive political novel in which foreign intervention, American military influence, collaboration among political elites, ideological fragmentation, and revolutionary transformation are represented directly and in considerable historical detail. His narrative places political conflict at the center of social life and shows how foreign domination penetrates military institutions, family structures, interpersonal relations, sexuality, and everyday experience. Fasih, by contrast, develops a primarily social and symbolic narrative in which political history is mediated through myth, family conflict, murder, memory, and investigation. The fictional Siavash becomes a modern manifestation of the mythological innocent hero whose destruction reflects a recurrent cultural pattern of betrayal and hero-killing, while the corrupt military establishment functions as a symbol of authoritarian political power. Despite these differences, both novels converge in their depiction of a morally compromised social order in which political domination is sustained by secrecy, corruption, violence, and betrayal. Both also employ narratives of retribution in which oppressive or corrupt figures are ultimately defeated, thereby reaffirming the ethical possibility of justice even when individual heroes are destroyed. The principal distinction lies in the scale and mode of representation: Baraheni portrays the confrontation between a nation, a dependent political regime, and foreign power, whereas Fasih condenses the same historical anxieties into the tragedy of a family and the murder of a single symbolic figure. Taken together, the two novels reveal how contemporary Iranian fiction transforms political experience into literary memory through both realist documentation and mythic-symbolic reconstruction.

References

1. Falehgari M. Who Knows the Secrets of My Land? A Look at a Long Story. Tehran: Khonya; 1989.
2. Baraheni R. The Crisis of Leadership in Literary Criticism and the Treatise on Hafez. Tehran: Daricheh; 2001.
3. Baraheni R. The Secrets of My Land. Tehran: Moghān Publishing; 1987.
4. Mirabedini H. One Hundred Years of Story Writing in Iran. Tehran: Cheshmeh; 2007.
5. Bahar M. From Myth to History. Tehran: Cheshmeh; 2014.
6. Ruthven KK. Myth. 2nd ed. Esmailpour G, editor. Tehran: Markaz; 2002.
7. Mousavi SH. Manifestation and Transformation of the Myth of Siavash in Literature with Emphasis on the Novels The Pain of Siavash by Esmaeil Fasih, Heyrani by Mohammad Sajjadi, and Savushun by Simin Daneshvar [Master's thesis]: Allameh Tabataba'i University; 2017.
8. Mokhtarian B. Siavash and Baldr: Scattered Fragments of a Myth. Iran Shenasi. 1999;11(42):301-18.
9. Fasih E. The Pain of Siavash. 2nd ed. Tehran: Safi Alishah; 1987.
10. Ajakian A. A Brief Review of the Works of Esmaeil Fasih. Nameh-ye Farhangestan. 1999(14).
11. Ghobadi HA, Bozorg Bigdeli S, Alijani M. A mythological analysis of the novel

The Pain of Siavash with attention to the impact of the August 19, 1953 coup on the representation of myths. Quarterly Journal of Mystical Literature and Cognitive Myths. 2016;12(42):209-35.
12. Adibzadeh M. The Empire of Myths and the Image of the West. Tehran: Qoqnoos; 2012.
13. Vaheddoust M. Mythical Archetypes in Ferdowsi's Shahnameh. Tehran: Soroush; 2000.
14. Zomorodi H. A Comparative Critique of Religions and Myths in Ferdowsi's Shahnameh, Nizami's Khamsa, and Mantiq al-Tayr. Tehran: Zavvar; 2003.